

«فش بازار تبریز در پیروزی انقلاب اسلامی» در آیینه یک پژوهش توانشار

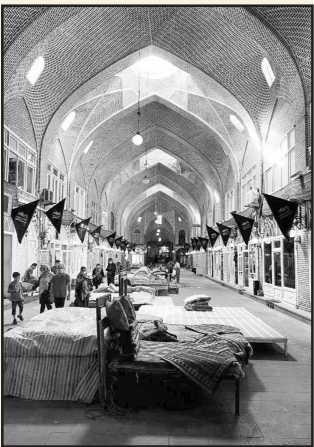
«سرای انقلاب» بستر ساز تحول

■ شاهد توحیدی



اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که از نام آن هویداست، «نقش بازار تبریز در پیروزی انقلاب اسلامی» را بازکاویده‌است.

این پژوهش از سوی معصومه جعفرزاده انجام شده و انتشارات سوره مهر به انتشار آن همت گماشته است. تار نمای ناشر در توضیحی بر موضوع کتاب به نکات ذیل اشارت برده‌است: «معصومه جعفرزاده در کتاب سسرای انقلاب به بررسی نقش بازار شهر تبریز در پیروزی انقلاب پرداخته‌است. از شرایط و اهمیت تأثیر گذار در پیروزی یک گروه مخالف در منازعه با حکومت وقت این است که به لحاظ مادی و اقتصادی به نظام حاکم وابستگی نداشته و مستقل باشد. هر نهضتی برای سازماندهی و اقدامات انقلابی نیازمند منابع مالی فراوانی است، زیرا در هر انقلابی تعداد زیادی از افراد درگیر مبارزاند و مقدار زیادی اقدامات پنهان انقلابی وجود دارد که باید از لحاظ مالی تغذیه شوند. با توجه به سیاست‌های رژیم شاه مبنی بر نوسازی به سبک غربی و ترویج فرهنگ غربی همچون ایجاد فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای در جامعه و تحت فشار قرار گرفتن اقشار مذهبی به ویژه بازاریان این امر موجب نزدیکی بیشتر این دو نهاد شد. این اتحاد سبب شدن تا بازار به‌عنوان یک نهاد سنتی، نقش به سزایی چه از لحاظ مالی و اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی ایفا کند. از لحاظ سیاسی موقعیت بازار و جمعیت آن، نقش مهمی در شکل گیری تظاهرات مردمی داشت. بازاریان چند صد مغازه در بازار تبریز داشتند و با جمعیت زیادی از مردم در ارتباط بودند. هر گاه که اتفاقی می افتاد، بازار را بسته و در مساجد تجمع می کردند.مهم‌ترین ابزار بازار برای بیان اعتراض خود، در بستن مغازه‌ها



► نمایی از بازار شهر تبریز

و تحسن تجلی می‌یافت. وقتی خبر بسته شدن مغازه‌ها از سوی بازاریان و تحسن‌شان در شهر پخش می شد، نشان این بود که اعتراضی گسترده در راه است، چراکه بسته‌شدن بازار خبر از اختلال زندگی عادی مردم می‌داد. در واقع بسته‌شدن بازار مانند یک شبکه خبری وسیع عمل می کرد، آن هم در زمانی که خبری از وسایل ارتباط جمعی نبود. تعطیلی بازار، باعث نارضایتی مردم و اعتراض به دولت می شد و تاحدی زمینه‌شکل گیری تظاهرات مردمی را فراهم می کرد. تنها کاتال سیج بازاریان در اتحاد با سایر گروه‌ها، مساجد بودند و مساجد محل امنی را برای بازاری‌ها فراهم کرده بودند تا گرد هم آیند و به مخالف راز رژیم پرداخته و فشارهای حکومت را افشا کنند. از لحاظ اقتصادی نیز بازار نقش مهمی در پشتیبانی و حمایت از مبارزات انقلابی و قلابی‌هایی داشت. با توجه به مسائل ذکر شده در خصوص بازار، مجموعه‌ای مدون از نقش و فعالیت‌های بازاریان مبارز در پیروزی انقلاب اسلامی موجود نبود و نقش این طبقه از جامعه در پیروزی انقلاب از خاطر‌ها پاک یا کم‌رنگ می شد. بر همین اساس نویسنده تصمیم به نگارش طرح موضوع کرد تا بتواند به نقش بازار و بازاریان تبریز در پیشبرد اهداف نهضت روحانیت و پیروزی انقلاب اسلامی بپردازد. او برای نگارش کتابش از راه‌های مختلف تحقیقاتی اعم از کتابخانه‌ای، میدانی و اسنادی بهره برده‌است...» نویسنده در بخشی از این تحقیق، در روایت یکی از وقایع بازار تبریز در دوره انقلاب اسلامی آورده‌است: «داشتن می دیدم که پوتین‌هایش را در آورده. سربازان تا سر کوچه رسیده و صف کشیده بودند. در جمدارها عقب ایستاده بودند. می ترسیدند که سرباز به آنها شلیک کند. قنداقه تفنگ را زیر پایش گذاشت و با صدای بلند گفت: اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله و اشهدان امیرالمؤمنین علی‌ولی‌الله و بعد گفت مرده‌باد شاه جنایتکار و زندمباد خمینی. سپس لوله تفنگ را زیر گولیش قرار داد با انگشتش ماشه را کشید و مغزش متلاشی شد!...»



«طلوع آفتاب انقلاب از مدرسۀ علوی تهران» در آیینۀ ۶ روایت

مردم با پای دل

هر روز مسیر دیدار را می‌پیمودند

■ **احمد رضا صدری**
امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی در پی ورود به ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ و به فاصله یک روز در مدرسه علوی تهران اقامت گزید. از آن پس تا عزیمت ایشان به شهر قم، این مدرسه به محل دیدار‌ها و برنامه‌های آن بزرگ میدل گشت. مقال پی آمده بر آن است تا با استناد به پارهای از روایات، به بازنمایی شرایط حاکم بر این کانون در آن روزها بپردازد. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید. ■ ■ ■

■ **چرا «مدرسه علوی»؟**

در آغاز سخن شاید برای بسا چنین پرسشی پیش آید که از چه روی مدرسه علوی تهران برای اقامت امام خمینی در تهران انتخاب شد؟ آنچه دکتر اسدالله بادامچیان از اعضای ستاد استقبال از رهبر انقلاب اسلامی در خاطره‌گویی‌های خویش بیان داشته، پاسخی به این پرسش است: «همان شبی که شهید مطهری، اعضای شورای مرکزی جمعیت اداره کننده جریانات سسال‌های ۵۶-۵۷، متشکل از روحانیت مبارز و عناصر باسابقه در خط آمدن و انقلاب اسلامی و برخی دیگر از یاران انقلاب را به منزل خویش فراخواند تا نظر امام را درباره آمدن به ایران طرح کنند، در آن جلسه سری که ساعت پنج صبح در منزل آن شهید بزرگوار تشکیل شد، از طرف آقای شفیق، مدرسه رفاه به عنوان محل استقرار امام پیشنهاد شد، زیرا شهید مطهری فرمود که امام فرموده‌اند: محل استقرار از میدان سپه به پایین باشد و متعلق به اشخاص نباشد و از امکنة دولتی هم نباشد. از این رو، مدرسه رفاه بهترین محل به نظر آمد و مورد تصویب جمع قرار گرفت تا برای تصمیم نهایی به‌ه حضرت امام عرضه شود. در همین صبح بحث شد که دو سه جای دیگر

به مردم بگو برای ملاقات به مدرسه علوی بیاپید بی تردید عزم‌تست امام خمینی از مدرسه رفاه به مدرسه علوی، علل و موجبات فراوانی داشت که نفوذ سازمان موسوم به مجاهدین خلق در مکان نخست و نیز امکان ملاقات بیشتر مردم با رهبر انقلاب دومین از علل آنهاست. حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر ناطق‌نوری در بازگویی خاطرات خویش از این موضوع آورده است: «صبح دیدیم که آقای عراقی دست امام را گرفته و برای ملاقات با مردم- که در حیاط مدرسه علوی شماره یک بودند- از پله‌ها پایین می‌آیند. آقای مطهری دست امام را گرفت و داخل پارکینگ آورد. همراه با امام، داخل یک پیکانی که از قبل آماده شده بود، نشستیم و از جلوی مردم رد شدیم و به این ترتیب، امام را به مدرسه علوی ۲ انتقال دادیم. آقای مطهری به من گفت برو به مردم بگو بیایند مدرسه علوی شماره ۲. من به مدرسه علوی شماره یک رفتم و پشت بلندگو اعلام کردم: اینجا تنگ است و شما به زحمت می‌آفتید و امام به این زحمت راضی نبودند، لذا تشریف ببرید به مدرسه شماره ۲ علوی.



۱۳۵۷. مدرسۀ علوی تهران، دیدار مردم با امام خمینی در میان خیال مشتاقان

علوی شماره ۲- که حدود ۳ هزار متر مساحت دارد- می‌شدند. امام مقابل پنجره اتاق خود که در سمت غرب حیاط و همکف قرار داشت، ظاهر شدند و جمعیت با دیدن امام فریاد می‌زدند: امام به خاک گلگون وطن خوش آمدی!... امام نیز با تکان دادن دست از مردم تشکر می‌کردند... جمعیت گروه پس از دیدن امام از در غربی مدرسه خارج می‌شدند. دهها خبرنگار و عکاس داخلی و خارجی روی بام‌های اطراف جای گرفته بودند و از این صحنه‌های تاریخی، عکس و فیلم تهیه می‌کردند... با وجود اینکه قرار بود در ساعت ۱۲ مراسم پایان پذیرد، تا پس از آن بانوان بتوانند با امام ملاقات کنند!، اما تا ساعت دو بعدازظهر در حیاط مدرسه جمعیت موج می‌زد، تا اینکه در این وقت مأمورین انتظامی ناچار در مدرسه را بستند، تا دختران و بانوان که در پشت در مدرسه صف کشیده بودند، بتوانند وارد مدرسه شوند...»

■ **«زیست معمولی» در روزهای رقم خوردن تاریخ**

به شهادت تاریخ، رویدادهای بزرگ بر روحیه و زیست رهبران نادر و کم‌بدیل بی تأثیر است. امام خمینی نیز بر حسب روایت اطرافیان در شرایطی که رژیمی ۲ هزار و ۵۰۰ ساله به دست پیروانش در حال انقراض بود، علاوه بر انجام وظیفه زعامت، هرگز تغییری در بر نامه روزانه خویش نداد که این امر به ویژه در مسائل عبادی، پیوند عاطفی با ملت و استفاده از امکانات، ظهور بیشتری داشت. ابوالفضل توکلی بیاناز شاهدان این امر اظهار داشته است: «از روز اول، دیدار مردم با حضرت امام شروع شد. صبح‌ها تا نماز ظهر ملاقات با آقایان بود. بعدازظهرها، بعد از نماز و نهار، حضرت امام یک استراحت کوتاه می‌کردند و از ساعت سه به بعد، خانم‌ها برای دیدن امام می‌آمدند. برخی خانم‌ها که جوان بودند در دیدار با امام در مدرسه علوی، در شور و عشقی که به ایشان داشتند، بی‌هوش می‌شدند. باده است که شهید ملیخی خدمت امام آمد و عرض کرد که این خانم‌ها اکثراً جوان هستند و از شدت علاقه و از دحام جمعیت بیهوش می‌شوند، حرام است که به دیدار شما بیایند؟ امام خنده ملیخی کردند و فرمودند: خیال می‌کنید شما مرده‌ها را از تخت پایین کشیدید، خانم‌ها در این انقلاب سهم‌شان از شما زیادتر است!... لذا اجازه ندادند که دیدار خانم‌ها قطع شود. نکته‌ای که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که امام خمینی همان سیره همیشگی که در ایران، ترکیه، عراق و فرانسه داشتند در موقع ورود به ایران هم همان سیره را ادامه دادند. در طول مدتی که ما در کنار امام بودیم، همواره مشاهده می‌کردیم که ایشان از نیمه‌های شب بیدار و به عبادت مشغول بودند. غذای امام هم بسیار ساده و در حد یک پیاله کوچک آبگوشت بود. ساده زندگی کردن امام خمینی، برای شخصیت‌هایی که می‌آمدند و ایشان را از نزدیک می‌دیدند، درس خیلی بزرگی بود. خاطرم است که وقتی امام به مدرسه علوی تشریف آوردند، باسر عرفانم با حدود ۶۰ نفر همراه به مدرسه علوی با امام دیدار کرد. ۶۰ نفر مسلح که هر کدام یک مسلسل سبک به گردن‌شان بود. یک نفر زن نیز آنها را همراهی می‌کرد. اینها آمدند و شب را در مدرسه علوی استراحت کردند. ما هم که شب و روز در مدرسه علوی مستقر بودیم، تمام مسائل را زیر نظر داشتیم. آن شب که اینها در مدرسه خوابیدند، صبح که ما برای نماز بیدار شدیم، اینها بیدار نشدند و نماز هم نخواندند! ما نماز صبح خدمت امام عرض کردیم که آقایان ۶۰ نفر صبح خدمت نخوانند، فقط آن زن برای نماز بیدار شد! اینها که اینقدر ادعای انقلابی می‌کنند، نماز صبح نخوانده‌اند! امام هم سری تکان دادند و در روزهای بعد در فرمایشات‌شان فرمودند: مردم ما با نیروی ایمان‌شان انقلاب را به پیروزی رساندند...»

■ **یادمان یک دیدار به یادماندنی**

در مدرسه علوی تهران، گروه‌های متنوعی از جامعه و البته به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده، با رهبر کبیر انقلاب اسلامی دیدار کردند، روحانیون و اهل منبر تهران در زمان‌های طیف‌ها بودند. زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین محمد تقی فلسفی در باره حاشیه و متن این ملاقات تاریخی گزارش بی آمده را به تاریخ سپرده است: «در مدرسه سالن بزرگی بود که مملو از جمعیت بود و همه روی صندلی نشسته بودند. سالن، ایوان بلندی داشت. من هم در کنار سالن، روی صندلی نشسته بودم. امام وارد سالن شدند و در آن ایوان سکو مانند جای گرفتند. همه به احترام ایشان، از روی صندلی بلند شدند. سپس امام روی زمین نشستند و به یکی از افرادی که آنجا بود، فرمودند که به فلائی بگویید نزد ایشان بیایید. من هم حرکت کردم و نزد ایشان بالا رفتم. امام از جا برخاستند و با هم مصافحه کردیم. بعد در کنار هم نشستیم. همه منتظر بودند امام سخنانی ایراد کنند، ولی ایشان فرمودند: خیلی خسته هستم، قبلاً هم یک ساعت صحبت کرده‌ام، آقای فلسفی صحبت می‌کنند... بعد صندلی آوردند و من روی صندلی بلند نشستم و شروع به صحبت کردم. آن ساعت آن لحظه و سخنرانی در کنار امام را درست و دقیق به یاد دارم. بین من و امام، به اندازه نیم‌متر فاصله بود. همه علما و فضلا منتظر شروع سخنرانی بودند. پس از ذکر خطبه، خطاب به امام عرض کردم مسافر بزرگوار و محترمی که از سفر می‌آید، علاقه‌مندان وی دسته گل برای او می‌آورند.

من هم امروز به احترام شما، یک شاخه گل از بوستان اهل بیت (ع) برای تکریم مقام‌تان آورده‌ام. آن شاخه گل، این حدیث است که امام صادق (ع) می‌فرماید: تمنوا الفتنه ففیها هلاک الجبابره و طهاره الارض من الفسقه. پس از شرح حدیث که در باب فواید انقلاب بود، ادامه دادم: در دوران سیاه گذشته، آنقدر اختناق بود که یک کتابفروش به من می‌گفت در زمان رضاشاه، اداره اطلاعات شهرتانی، هر کتابی که می‌خواست چاپ شود، باید می‌دید و روی هر صفحه مهر روا می‌زد تا چاپخانه چاپ کند. او می‌گفت من دیوان حافظ را که بارها چاپ شده بود، به شهرتانی بردم تا اجازه چاپ بگیرم. متصدی گفت بروید و یک ماه دیگر بیایید. گفتم این دیوان بارها چاپ شده است، شما اجازه بدهید که آن را بروم و چاپ کنم. گفت خیر زودتر از یک ماه نمی‌شود، یک ماه دیگر بیایید. بعد از یک ماه که رفتم، دیدم به جز یک صفحه، روی سایر صفحات مهر روا زده است. بعد آن یک صفحه را باز کرد و گفت این یک شعر را باید عوض کنی:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشا

که بر من و تو در اختیار نگشادست
گفتم آقایان شعر متعلق به حافظ است، من چطور آن را عوض کنم؟ بر فرض که عوض کنم، جای آن را چه بگذارم؟ متصدی گفت چون کلمه رضا اسم علیحضرت همایونی رضا شاه کبیر است، آن را بر دار و کلمه دیگری به جای آن بگذار. مثلاً حسن به داده بده، تقی به داده بده، تقی به داده بده... با ادای این مطلب، مجلس از خنده غوغا شد. آقایان حضار خیلی خندیدند. امام نیز چنان می‌خندید که دوش‌های‌شان می‌لرزید! با اینکه خنده معمولی امام را هم کمتر کسی دیده‌است...»

■ **امام در اتاقی فرمانروایی می‌کرد که در آن حداقل امکانات وجود نداشت**

و سرانجام ختام سخن را به دکتر سیدحسن عارفی می‌سپاریم که از دوره ورود امام خمینی به ایران تا گاه رحلت آن بزرگ، پزشک اختصاصی ایشان بود. او از رفتار سلسله جنیان انقلاب اسلامی در مدرسه علوی تصویری به دست می‌دهد که می‌تواند مدخلی گویا به سیره و سبک زندگی آن یگانه دوران باشد:

«در روزهای اولیه که مردم فوج به مدرسه علوی وارد می‌شدند و سرباز حضرت امام بودن و گوش به فرمان امام بودن را اظهار می‌داشتند، در جایگاه حضرت امام حضور‌شان رسیدم. بعد از عرض ادب و معرفی خود و دست‌بوسی، آمادگی خدمت به ایشان و انقلاب را اظهار داشتم. حضرت امام نیز به اینجانب دعا کردند. روزهای پرشور و پرهیجانی سیری می‌شد، ولی معاینات پزشکی حضرت امام، حاکی از ضایعات قلب بود. در روزهای بین سیزدهم بهمن تا ۲۲ بهمن، به عناوین مختلف (گرفتن فشار خون و معاینه قلب و عروق...)، خدمت حضرت امام می‌رسیدم. قبل از معاینه پزشکی و بعد از معاینه گاه‌گاه جملاتی از ایشان می‌شنیدم که برای ما آموزنده بود. برای نمونه یک روز که کیف آب گرم و حوله گرم روی پای حضرت امام بود (جهت درمان در عصب سیاتیک)، یکی از نزدیکان وارد اتاق شد و خدمت امام عرض کرد که فلان شخص فردی است با خصوصیات اخلاقی چنین و چنان. جالب بود که امام بعد از گوش کردن تمام مطالب آن شخص به او دستور دادند که بروید و بررسی دقیق کنید تا معلوم بشود مطالبی که می‌فرمایید تا چه حدی در حقیقت نزدیک است. برای ما اطبا که در نزدیکی ایشان بودیم، این حقیقت شوکت‌تر شد که حضرت امام هر موضوع کوچکی که بزرگی را تا دقیقاً بررسی و تحقیق نکنند، در طرز راه رفتن و حرکت افراد و دقیق شدن در خواندن نماز در موقع ادای جملات و سجود و رکوع تا حدودی می‌توان پی به سلامت یا بعضی از بیماری‌ها برد. در روزهای قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، چون جزو معدود برادران دیگر نبودم که افتخار خواندن نماز پشت سر حضرت امام در نمازهای جماعت مدرسه علوی را داشتیم. به این ترتیب از طرز راه رفتن و سرعت حرکت امام در راهروهای مدرسه علوی و در موقع خواندن نماز از سلامت حضرت امام مطلع می‌شدم. اتاق‌های کلاس درس مدرسه علوی با ساده‌ترین امکانات زندگی مفروش شده بود. حضرت امام در اتاقی که چند پله بالاتر از انتهای راهرویی بود، اقامت داشتند. اتاق محقر ۳/۵، ۲/۵ متر) مفروش بود به فرش‌های ارزاقیمت و بدون تجهیزات اضافی، در کنار آن پتویی چند لا شده و پستی که محل نشستن حضرت امام بود، قرار داشت. محل سکونت و مقر فرماندهی حضرت امام به قدری ساده بود که انسان در بدو ورود به خود جذب می‌کرد. مردی که با دست‌های تهی از اسلحه، ولی مشت‌های گره کرده‌اش، کاخ‌های طاغوتیان را به لرزه در آورده بود در اتاقی فرمانروایی می‌کرد که در آن حداقل امکانات زندگی مفروش شده بود. ورود اطبا به این اتاق زیست وجود نداشت. درود اطبا به این اتاق و نوارانی و مکتوبی و دوست داشتنی حضرت امام و مصاحبت با این مهر غیور و دلاور باعث ایجاد همبستگی و اظهار همدردی و همفکری با ایشان بود و تحولی عمیق را در تاروپود وجودشان ایجاد می‌کرد....»

تاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳